اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت نود و هفت)

عرفانهای قدیم و نوظهور (بخش نهم)

وحی شیاطین (شعر)

شعر یعنی متن یا گفتاری که در حالت احساسات و یا خلسه و یا حالتهای دیگر گفته شده باشد و یا این حالات را به خواننده القا کند. از نظر قرآن شعر هر آنچیزی است که عقل و ذهن را بپوشاند. هر متنی ، چه نظم باشد و یا نثر باشد؛ اگر در راستای تخیلات، توهمات، خلسگی و توقف فکر و یا توقف ذهن و توقف عقل باشد؛ شعر نامیده میشود. یک سوره بزرگ در قرآن به اسم شعراء آمده است ولی حتی یکبار از شعر و یا شاعر تمجید نشده است و در تمام موارد شعر در تقابل با وحی الهی آمده است.

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا

هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۲﴾

و آنچه را که شیطانها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان[صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم نمیکردند مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زنهار کافر نشوی و[لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هر چند بدون فرمان خدا نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی رسانید و قطعا [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره ای ندارد وه که چه بد بود آنچه به جان خریدنداگر می دانستند (۱۰۲)

در زمان قدیم، در بابِل، فرشتگان هاروت و ماروت هم دقیقا مراحل فریب شیطان را به مردم یاد میدادند و در نتیجه جادوی شیاطین باطل میشد و آنها به مردم گوشزد میکردند که اینها که به شما یاد میدهیم، جهت آزمایش شماست و ما با این آموزشها میخواهیم شما را از سحر شیاطین آگاه کنیم و آنها به مردم می گفتند و تاکید میکردند که از این آموزه ها سوء استفاده نکنید. این آیه دقیقا می فرماید که دو فرشته طریقه انجام جادو و سحرها توسط شیاطین را به مردم میگفتند تا که مردم تحت تاثیر آنها قرار نگیرند. شما اگر راز یک شعبده را بلد باشید، دیگر خیلی تحت تاثیر آن قرار نخواهید گرفت. سحر نوعی کلک و حیله است؛ که اگر حیله اش را بدانید، دیگر تحت تاثیر آن قرار نخواهید گرفت. شعر هم در راستای سوء استفاده از همان آموزشهاست.

قرآن صراحتا شعر را وحی شیطانی مینامد. وحی الهی و وحی شیطانی در آیات زیر از هم تفکیک شده اند. در این آیات، شعر به عنوان وحی نازل شده توسط شیاطین معرفی شده است.

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿۲۲۱﴾
آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند (۲۲۱)

تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿۲۲۲﴾
بر هر دروغزن گناهکاری فرود می آیند (۲۲۲)

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿۲۲۳﴾
که [دزدانه] گوش فرا می دارند و بیشترشان دروغگویند (۲۲۳)

وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿۲۲۴﴾
و شاعران را گمراهان پیروی می کنند (۲۲۴)

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿۲۲۵﴾
آیا ندیده ای که آنان در هر وادیی سرگردانند (۲۲۵)

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿۲۲۶﴾
و آنانند که چیزهایی می گویند که انجام نمی دهند (۲۲۶)

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿۲۲۷﴾
مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته اند یاری خواسته اند و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت (۲۲۷)

مروری بر سوره العصر داشته باشم:

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾
سوگند به عصر [دوره زمانی] (١)

إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾
که واقعا انسان دستخوش زیان است (٢)

إِلَّا الَّذِين آمَنوا وَعَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾
مگر کسانی که ایمان آورده (پندار نیک) و کارهای نیک کرده (کردار نیک) و همدیگر را به حق سفارش (گفتار نیک) و به شکیبایی توصیه کرده اند (گفتار صبر) (٣)

در سوره العصر خدای بزرگ و مهربان می فرماید که انسان در خسران و زیان می باشد به جز کسانی که دارای پندار نیک (آمنوا) , کردار نیک (عملوا الصالحات), و گفتار نیک (تواصوا بالحق)، و وجود صبر در این سه مورد (تواصوا بالصبر) باشند. اگر توجه کنید می بینید که کردار بر گفتار مقدم است. چرا؟ چون خدای بزرگ از این ترتیب کلمات هدف خاصی داشته است. هدف او این است که باید ابتدا پندار به مرحله عمل برسد سپس به گفتار تبدیل شود. زیرا عمل و کردار موجب تنظیم پندار شده و گفتاری درست و نیک را تولید می کند. شاید شما هم گاهی مشاهده کرده‌اید

که بعضی انسانها پندارهای خیالی و توهمی خیلی زیادی دارند و به راستی نمی‌شود آن را به مرحله عمل در آورد، پس نباید هم گفته شود. مثلا کسی یک داستان از خود می گوید و در محتوای این داستان، در توهم و خیال خود، بدون هیچ وسیله ای پرواز می کند و کارهای خارق العاده دیگر انجام میدهد؛ ولی وقتی از او بخواهیم که این خیال خود را به مرحله عمل برساند دچار عجز خواهد شد و پی به اشتباه خود می برد و می فهمد که نمی تواند این کار را انجام بدهد و دیگر این ادعا را نمی کند و دیگر در موردش حرفی نمی زند.

شاعران هم از این قاعده مستثنی نیستند. آنها چیزی را می گویند که از مرحله عمل و کردار نگذشته است. یعنی هر پندار توهمی و تخیلی که دارند از صافی کردار نمی گذرانند و سریع به گفتار تبدیل می‌کنند و این دقیقترین تعریف شعر است.

برای همین خدای بزرگ می فرماید:

وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ «224» أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ «225» وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ «226»

کلمه الْغاوُونَ **از ریشه غی و متضاد رشد است یعنی کسانی که از شعرا تبعیت می کنند راه غی و گمراهی را انتخاب کرده اند. و در هر موضوع و مطلبی سرگردان و گیج هستند و به نتیجه درست و دقیقی نمی رسند و نفس آنان رشد نمی کند و در عوض نفس آنان گمراه میشود. چرا؟ چون آنان چیزی را می گویند که به آن عمل نمی کنند و یا به عبارتی پندارشان از مرحله کردار نمی گذرد در نتیجه تعدیل و تنظیم نمی شود**

و فراتر از حقیقت و توانایی هایشان صحبت می کنند. و همین باعث می‌شود که نتوانند مطالب را به درستی تجزیه و تحلیل کنند و در نهایت به سرگردانی می رسند. به این شعر توجه کنید:

تا شب نشده
خورشید را ...
لای موهایت می گذارم
و عاشق می شوم
فردا برای گفتن
دوستت دارم
دیر است

فارغ از ضد و نقیض های زیاد داخل این شعر کافی است به این شاعر بگوییم که در عمل همین کار را انجام بده و خورشید را از آسمان بیاور پایین و در بین موهای طرف قرار بدهد. می دانیم و می داند که نمی تواند. همان معشوقش اگر از این فرد بخواهد هنگام شب در حین خواب لیوانی آب برایش بیاورد این کار را نمی کند. چه برسد به خورشید و آن هم در لای موهایش.

هدف از این مثال این است که به نتیجه ی دقیقی برسیم و اینکه شاعران پنداری بلند و غرورآمیز و پر از غی و گمراهی دارند که چون از فیلتر کردار نگذشته است از واقعیت و حقیقت خیلی بدور است و انسان را به گمراهی می کشاند.

نکته ی مهم دیگر این است که این گفتار سرکش و بی منطق و بلند پروازانه و مبتنی بر پندار نادرست، چون انجامش غیر ممکن است موجب می شود که برای یک انسان

عادی، عجیب به نظر برسد و جذب بشود. و حتی در ابتدا هیچی از شعر متوجه نمی شود ولی برای درک شعر باید در حس و حالی مانند حس و حال شاعر قرار گیرد. و این شروع ورود به حلقه عرفانی شاعر مورد نظر است. حلقه های عرفانی شاعران زمانی درک می شود که فرد نیز حس و حال مورد نظر را گرفته و وارد فاز این شاعران بشود. آنگاه است که حلقه های عرفانی مانند عرفان مولوی و حافظ و عطار و حلاج و.. ایجاد میشود. در قسمتهای قبلی گفته شد که در هر حلقه عرفانی، بیشتر اعضاء آن شیاطین هستند و شیاطین اعضاء ناپیدای حلقه هستند. در حلقه یک شاعر، خود شاعر جزو اعضاء مهم حلقه عرفان قرار دارد و به نوعی خود شاعر عنصر مهم انسانی حلقه و جزو تله و دام شیاطین حلقه است برای جذب افراد دیگر به این حلقه.

بله دقیقا! هر شاعری با توجه به میزان گمراهی و غرور در شعرش به عرفانی دست می یابد که چون هیچ کس نمی تواند گفته هایش را به بوته آزمایش بگذارد در نگاه اول بسیار جالب و جذاب به نظر می رسد و افراد را به داخل خود می کشاند. مانند این که کسی بگوید که در اعماق یک دریا پر است از یک فلز گرانبها. اما در زمان های قدیم چنین سخنی چون امکان راستی آزمایی آن نبود نمی شد آن را رد کرد زیرا که شبهه در این جمله وجود دارد. از یک نگاه می توان به دیگران گفت اگر قبول ندارید خلافش را اثبات کنید. یعنی بروید در اعماق دریا و ببینید مثلا مروارید هست یا نیست.

کلام شاعر هم اینچنین است چیزی را می گوید که اگر به بوته عمل گذاشته نشود نمی توان پی برد که اشتباه است. زیرا شعر از فیلتر عمل و کردار نمی گذرد. اصلا هر چیزی که از فیلتر عمل نگذرد و تنظیم نشود موجب غی و تباهی و گمراهی

است و نوعی شعر است. برای همین پروردگار عالم می فرماید حتما بعد از پندار باید این پندار به مرحله عمل برسد بعد از این به گفتار تبدیل شود و سپس بر روی گفتار و سخن خود صبر نشان بدهیم و در طول زمان به این چرخه پایبند باشیم.

پندار نیک --> کردار نیک --> گفتار نیک --> گفتار صبر

خروجی این چرخه، خیر است ولی شعر حاصل این چرخه نیست . شعر دقیقا حاصل فرآیندی است که از این چرخه تخطی میکند. در شعر پندارها بسیار گوناگون و گیج کننده هستند و همچنین کردار در آن حذف شده است و حتی گفتار در آن چند پهلو است. چنین چرخه ای نه تنها صبر تولید نمی کند، بلکه انسانها را سرگردان و حیران و بی تاب میکند. بنابراین چرخه تولید شعر اینطوری است:

پندارهای خیالی و توهمی--> حذف کردار --> گفتار چند پهلو و مبهم --> حیرت و بی تابی کردن

گفتاری که از مرحله کردار نگذرد، به گفتار نیک تبدیل نمیشود و بلکه به گفتار غی و گمراهی تبدیل میشود و باعث رشد انسانها نخواهد شد. کلام شاعر چیزی را می گوید که اگر به بوته عمل گذاشته نشود نمی توان پی برد که اشتباه است. زیرا شعر از فیلتر عمل و کردار نمی گذرد. اصلا هر چیزی که از فیلتر عمل نگذرد و تنظیم‌نشود موجب غی و تباهی و گمراهی است و نوعی شعر است. برای همین پروردگار عالم می فرماید که حتما بعد از پندار باید این پندار به مرحله عمل برسد بعد از این به

گفتار تبدیل شود و سپس بر روی گفتار و سخن خود صبر نشان بدهیم و در طول زمان به آن پایبند باشیم و حتی چرخه نیک خودش صبر می افزاید.

نکته ی مهم این است که فرد زمانی که شعر می گوید چون چیزی فراتر از حقیقت و توانایی فرد گفته و این چیز جدیدی است موجب ترشح هورمون دوپامین و سروتونین در مغز طرف مقابل شده و باعث ایجاد سرخوشی و شور و شعف در فرد می شود که شاعران از آن به عنوان شور و شیدایی یاد می کنند. وقتی کسی به معشوقش بار اول می گوید ماه را برای تو می آورم، معشوق از این پندار و گفتار عجیب و غریب دچار شور و شیدایی می شود. و بار دیگر نیز به همین میزان ترشح هورمون و ایجاد شیدایی نیاز دارد و دفعه بعد هم فرد می گوید علاوه بر ماه این دفعه خورشید هم را برای تو می آورم یا از خورشید زیباتری , این دفعه نیز دوباره در معشوق دوپامین و سروتونین بیشتری ترشح و جذابیت بیشتری ایجاد می شود. (برای فهم نحوه عملکرد هورمونها به مقاله ۴۷ ام جادوی شیاطین مراجعه شود)

و به این طریق کم کم حلقه ی عرفانی عشق در طول زمان ایجاد شد و افراد به آن جذب شدند. وقتی فرد پندار غیر واقعی و متوهمانه ای دارد و از مرحله کردار نمی گذرد، موجب این می شود که چیزهایی عجیب و غریبی را بیان کند که باعث ایجاد شور و شیدایی در طرف مقابل می شود و طرف مقابل را تحت تاثیر خود قرار بدهد. شنیده ایم که خیلی اوقات یک فرد با گفتار شاعرانه خود که فراتر از توانایی های انسان بوده موجب جذب جنس مخالف شده است و دلیل این کار این است که مثلا با گفتن اینکه من ماه را برای تو می آورم موجب ایجاد شور وشیدایی در طرف می شود

و هورمون دوپامین و سروتونین در فرد ترشح می شود و فرد معشوق بدون این که بداند جادو شده و به نوعی معتاد این نوع جملات می شود.

خیلی جالب است عاشق در اصل معشوق خود را معتاد این نوع جملات می کند. معتاد به شور و شیدایی. ولی نمی داند که بعد از مدت زمانی فرد مقابل به شور و شیدایی بیشتر نیاز دارد که یا باید شعرهای بلندپروازانه تری بگوید یا در عمل برای فرد کاری فراتر از توانایی اش انجام بدهد. مثلا در خبرها شاید خوانده باشید که مرد ثروتمندی برای معشوقش ماشین گرانقیمتی به عنوان هدیه خریده چون خواسته شور و شیدایی را در طرف ایجاد کند. ولی بازهم طرف می گوید باید ادامه بدهی و شور برای من ایجاد کنی و به نوعی معتاد این شور است. خلق الانسان ضعیفا **و چون انسان از هر نظری ضعیف است در یک نقطه کم میاورد و معشوق مجبور است منبع دیگری برای ایجاد شور پیدا کند. این منبع چیست؟ در زمانی که فرد دچار شور و شیدایی زیادی می شود از نظر فیزیولوژیکی ضربان و تنفس او بالا می رود و از نظر روانی و پنداری هیجان و شور دارد. آنگاه از لحاظ مغناطیسی نیز میدان بزرگتری ایجاد شده که توسط دنیای اجنه شناسایی شده و نقشه توپوگرافیک فرد را پیدا می کنند و به طرف وصل شده و به وی از نظر مغناطیسی شور و شیدایی و حس عجیبی منتقل می کنند و فرد را جذب ایدئولوژی خود کرده و در نهایت به برده خود تبدیل می کنند. بعد از پیدا شدن این منبع شور جدید و بیگانه، دیگر معشوق به فرد اولی نیاز ندارد و فرد شاعر را در خماری تنها می گذارد و ادامه داستان ...**

ولی اگر فرد بعد از هر پنداری ، آن پندار را به مرحله عمل برساند دیگر دچار توهم نشده و گفتار و پندار و کردارش تنظیم می شود و اسیر موجودات بیگانه نمی شود.

زن و شوهر برای هم نعمت هستند و اگر در زیر سایه مودت و رحمت زندگی کنند نیازی به شور و شیدایی ندارند و معتاد نمی شوند. و به خوبی در کنار هم زندگی می کنند. پس شاعران با اوهام و پندارهای غیر عملی و مغرورانه خود موجب ایجاد حلقه های عرفانی جدیدی می شوند و طرفداران زیادی نیز پیدا می کنند. زمانی که پندار از مرحله کردار نگذرد انسان به درجه ای می رسد که راحت هر توهمی و خیالی را در ذهن خود می پروراند. توهمی که هیچ‌پایان و انتهایی ندارد و این همان هوی و هوس است. اجنه و شیاطین می توانند پندار فرد را به هر سویی و وادی بکشانند و او را به توهمات و افکاری وسوسه کنند که موجب ایجاد نوعی حلقه عرفانی بشوند و افراد را جذب خود کنند. دقیقا محل لانه شیاطین و اجنه، پندار فرد است. برای همین شیطان می خواهد کردار را از زندگی انسان حذف و کمرنگ کند. زیرا حذف این بخش بسیار مهم که خدا در سوره العصر به آن اشاره فرموده است کار آنها را آسان می کند و فرد در گمراهی و غی باقی می ماند.

ولی خدای بزرگ چرخه پندار نیک و کردار نیک و گفتار صبر را به ما یادآور شده است که از لانه کردن شیاطین در پندار فرد جلوگیری کند و از ایجاد حلقه های عرفانی ممانعت کند. وقتی فردی پنداری را به بوته عمل برساند این پندار تنظیم و متعادل شده و بعد که آنرا بیان می کند از ترویج شر و حلقه ی عرفانی نادرست جلوگیری میکند. بعد فرد می تواند بر گفته خود صبور باشد و به گفته خود در طول زندگی با چاشنی صبر عمل کند. ولی باحذف کردار و مهار نشدن پندار. تفکر انسان دچار پلیدی و آلودگی می شود و انسان را به تباهی می رساند و شیاطین با حذف کردار و ایجاد هوی و هوس در پندار فلسفه های خود را به انسان القا و وسوسه

می کنند و فرد را گمراه می کنند و حتی گاهی فرد به سفیر شیطان تبدیل شده و پندارهای فاسد و توهمی ناشی از وسوسه شیطان را به دیگران منتقل کرده و حلقه ی عرفانی مورد نظر را در جهان ترویج می کنند. از طرفی پندار وقتی با کردار همراه نباشد موجب فساد و تباهی پندار شده و دیگر بعد از مدتی، کردار درستی نیز از فرد صادر نمی شود و فرد شعورش را از دست میدهد؛ زیرا فرد نمی داند چگونه این پندار را به مرحله عمل برساند. مثلا فردی که دچار غرور شده و خود را از دیگری بهتر می داند در جامعه از طریق دروغ (دروغ هم در گفتار و هم در کردار) خود را جور دیگری معرفی می نماید.

ملاحظه می نمایید که پندار نادرست و غرور آمیز در نهایت موجب ایجاد کردار و گفتار فاسد و نادرست میشود. یک شاعر با گفتارهای نادرست و شر خود موجب ایجاد حلقه ی جدیدی می‌گردد که در ابتدا بسیار جذاب و وسوسه انگیز است. و افراد را به سمت خود جذب میکند. در اساس در طول تاریخ تمامی فلسفه ها و حلقه های شیطانی اینچنین به وجود آمده اند.

البته شاعر حتماً قرار نیست که متن نظمی را بسراید شاید هر فردی که در خلسه و فرکانس شیطانی باشد با ایجاد یک حلقه و عرفان و فلسفه جدید دیگران را جذب کرده و به گمراهی بکشاند مانند آنتوان لاوی که سراینده متن نظم نیست ولی ایده‌های بسیار خطرناکی را ترویج می کرد. مولوی و بسیاری از شعرای دیگر هم از این قاعده مستثنی نیستند و در شعر خود با ایجاد حس و توهماتی عجیب نوعی حلقه و عرفان مخصوص به خود درست کرده که به گونه ای جذبه ایجاد می کند و افراد را به سمت این پندارهای توهمی و خیالی می کشاند. مثلا در ابیات زیر نوع پندارهای

توهمی و غی آمیز خود را بیان می کند که به یک حلقه ی عرفانی تبدیل شده و پیروان زیادی پیدا کرده است.

بشنو از نی چون شکایت می کند
از جدایی ها حکایت می کند

قبل از هر چیز خیلی عجیب است همیشه شیطان می خواهد که تقلیدی از کارهای خدا را داشته باشد مثلا در قرآن اولین آیه ای که بر پیامبر محمد نازل شد با اقْرَأْ **شروع شده که یعنی بخوان، چه چیزی را بخواند آن چیزی که خدا بر وی وحی و نازل می کند یعنی همان قرآن. اما شیطان در این بیت اول به شاعر می گوید بشنو و شاعر هم همان سخن شیطان را به مریدان خود می رساند و می گوید حلقه به گوش باشید.**

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾
که [دزدانه] گوش فرا می دارند و بیشترشان دروغگویند (٢٢٣)

خوب شیطان می خواهد چه چیزی را بگوید می خواهد بگوید که شیطان مانند یک نی است که از نیستان جدا شده و الان از این حالت پیش آمده شکایت دارد . نیستان همان عالم اعلی و عالم فرشتگان بوده که شیطان طرد شده (به خاطر شکایت از خدا و اینکه از انسان بهتر است) و الان دوباره از این وضعیت شکایت میکند. و می خواهد چیزی دیگر را نیز بگوید و آن این است که طرفداران این حلقه ی عرفانی در نهایت به سمت شیطان باید بازگردند. نی نوعی گیاه تو خالی است و حتی

شیطان می خواهد به فرد بگوید که باید توخالی و تهی شد و الا نمی تواند برگردد. یعنی نباید هیچ عمل و کردار درستی داشته باشد و تمامی افراد داخل این حلقه همه تهی و توخالی هستند. و اینکه افرادی که در حلقه می افتند همه شبیه هم هستند.

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند
در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

نه تنها خود شیطان از نیستان یعنی عالم اعلی طرد شده است بلکه از طریق ایجاد شور در شاعر و انسانهای دیگر پیام و درد خود را بیان می کند. این شعر و نمونه های آن، همان فریاد و ایدئولوژی شیطان است که از طریق جنود انسانی اش به گوش همه می رسد.

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق

شرح صدر که در قرآن به آن اشاره شده منظور روانکاوی است که شیطان در این شعر، بازهم سوء استفاده میکند و می گوید که باید روان انسان توسط شیاطین دوباره روانکاوی شود تا از طریق تحریف پندار و ایجاد توهمات نادرست فرد را وادارند که درد وی را به گوش انسان های دیگر برساند.

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

شاید شیطان در این بیت می خواهد بگوید هرکاری انجام بدهید در نهایت به اصل و اساس خویش برمی گردید. شاید هم امیدی واهی به انسان می دهد که شیطان هم در نهایت مورد بخشش خدا قرار می گیرد. از طرفی می خواهد بگوید که وقتی انسان به شیطان وصل بشود از طریق توقف فکر دوباره می خواهد بازگردد. و اینکه اگر به دنیای اجنه و شیاطین وصل بشوی برای کسب شور و شیدایی دو باره مثل معتاد مجبور هستید که برگردید و انرژی کسب نمایید.

من به هر جمعیتی نالان شدم
جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من
سر من از نالهٔ من دور نیست
لیک چشم و گوش را آن نور نیست

شیطان در تمامی حلقه ها حضور دارد و حلقه هایی که سطح انرژی پایین است و دچار غم و اندوه هستند و حلقه هایی که دچار شور و شیدایی هستند. انسانی که در حلقه های واهی و متوهمانه گیر می افتد یک سری ایدئولوژی هایی کسب میکند که برای دیگران که از حلقه خارج هستند غیر قابل درک هست و نمی توانند کامل آن را درک کنند. ولی خودش هم جواب می دهد که اسراری که می خواهد بگوید در همین اشعار نهفته است ولی کمتر کسی می تواند این مسئله مهم را درک کند. زیرا برای درک مفاهیم و فلسفه های یک حلقه حتماً باید در فاز آن حلقه وارد شد.

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد

اگر فرد در فضای آلفا و توقف فکر قرار بگیرد، کسی نمی‌داند که چه توهماتی در فرد ایجاد می‌شود و این صدایی که در این فضا و از طریق شیاطین به شاعر الهام می شود نوعی نار و آتش است که خوانندگانش را به آتش می کشد زیرا نوعی شور در فرد ایجاد می کند و حسی متوهمانه را درست می نماید که به آن معتاد و وابسته می شود و حتی شعر می گوید که کسی که این نوع شور و شیدایی را درک نکند باید از بین برود که نوعی دشمنی با انسانهای مومن و خوب است.

آتش عشق است کاندر نی فتاد
جوشش عشق است کاندر می فتاد.

و این فلسفه ایجاد شور و شیدایی همان عشق است که در شیطان و نهایتا فرد می افتد و از طریق خمر و میسر، انسان می تواند برای خود این نوع شور را ایجاد کند. برای همین بعضی از کسانی که از معشوق خود جدا می شوند، به مشروبات الکلی و مخدر ها روی می آورند تا از منبع دیگری شور را دریافت کنند.

نی حدیث راه پر خون می‌کند
قصه‌های عشق مجنون می‌کند

این راهی که فرد شاعر در پیش گرفته یعنی ایجاد شور در معشوقش برای معتاد کردن وی و وابسته کردنش راه بسیار سختی است زیرا طرف مقابل فقط باید هر بار دُز (اندازه) شعرش را بالا ببرد تا شور در فرد ایجاد شود و گرنه خیلی بی رحمانه طرد می شود.
فلسفه عشق که همه دم از آن میزنند هدفش معتاد کردن طرف و به سوی بردگی و تباهی کشاندن طرف می باشد. همان شور و شیدایی و یا ایجاد غم و غصه در طرف مقابل می‌باشد زیرا نهایت و نتیجه حلقه ها چیزی جز فریب نیست.

محرم این هوش جز بیهوش نیست
مر زبان را مشتری جز گوش نیست

چقدر جالب که این اشعار که هوشمندانه بیان شده فقط افرادی را که از منطق درست خود استفاده نمی کنند جذب می کند و فرد باید حلقه به گوش سراینده باشد . فقط افرادی که در مدیتیشن هستند و درگیر حلقه مورد نظر هستند درد شاعر و سراینده را درک می کنند.

و در نهایت شعر می گوید:
در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسلام

یعنی کسانی که این مسیر را رفته اند و در نهایت به سامادهی و توقف فکر وارد شده اند و یا در حلقه ای گرفتار شده اند توسط کسانی که خارج از حلقه هستند درک نمی شوند. برای درک این افراد باید ماهم وارد این حلقه بشویم تا ببینیم ماجرا از چه قرار است

همین که شاعر می‌گوید:

هرکه در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

یعنی حلقه های ایجاد شده به وسیله ی شاعران را نمی توان درک کرد مگر با ورود به آن.

یا این شعر حافظ:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

که شاعر چیزی را می بخشد که در کردار امکان پذیر نیست یعنی همان حذف کردار از چرخه پندار و کردار و گفتار نیک و گفتار صبر. برای اینکه بتواند طرف مقابل را به مرحله شور و مستی بیاورد شاعران دیگر هم به تقلید از حافظ جوابهایی دیگر دارند مانند این که:

صائب تبریزی می گوید:

هر آن کس چیز می بخشد، ز جان خویش می بخشد
نه چون حافظ که می بخشد سمرقند و بخارا را
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سر و دست و تن و پا را

اگر اشعار این شعراء را از حافظ شروع کنیم و رقابت شعرای دیگر را با آن مقایسه کنیم؛ متوجه خواهیم شد که توهمات در شعر غیر قابل کنترل است.

حافظ :

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

صائب:

هر آن کس چیز می بخشد، ز جان خویش می بخشد
نه چون حافظ که می بخشد سمرقند و بخارا را

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سر و دست و تن و پا را

شهریار:

هر آن کس چیز می بخشد بسان مرد می بخشد
نه چون صائب که می بخشد سر و دست و تن و پا را

سر و دست و تن و پا را به خاک گور می بخشند
نه بر آن ترک شیرازی که برده جمله دل ها را

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم تمام روح و اجزا را
امیر نظام گروسی:

اگر آن کرد گروسی بدست آرد دل ما را
بدو بخشم تن و جان و سرو پا را

جوانمردی به آن باشد که ملک خویشتن بخشی
نه چون حافظ که میبخشد سمرقند و بخارا را

دکتر انوشه:

اگر آن مهرخ تهران بدست ارد دل ما را
به لبخند ترش بخشم تمام روح و معنا را

سر و دست و تن و پا را به خاک گور می بخشند
نه بر آن مه لقای ما که شور افکنده دنیا را

خوب این توهمات در کردار امکان پذیر نیست و شاعر پنداری را بیان می کند که از مرحله عمل نگذشته و نمی تواند اجرا کند باز هم حرف بدون عمل که موجب پندار مسموم و مریض می شود.

شهریار می گوید: اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم تمام روح و اجزا را .

روح امری است از جانب خدا، چطوری می شود کسی چیزی را که در سیطره توانایی او نیست ببخشد! این جملات فقط توهمات و پندارهای شیطانی است که انسان ها را دچار اشتباه کرده و به عبارتی مخ طرف زده می شود. مخ زدن یعنی فرد را در توهم و شور و شیدایی و مستی قرار دادن و او را به این شور و شیدایی معتاد کردن. باز هم

شاعران زیاد دیگری که جوابهایی برای این شعر داده اند و همین امر نشان می دهد همگی توسط شیاطین گرفتار شده اند و در حلقه ای گیر افتاده اند.

یا این شعر:

کاش درقیامتش
بار دگر بدیدمش
آنمچه گناه او بود
من بکشم غرامتش

در روز رستاخیز و قیامت، مادر از فرزند و برادر از خواهر و برادر خود نمی پرسد چه برسد به فرد دیگر. شاعر این شعر در توهمی بس عمیق گیر افتاده و این سخن قابل آزمایش نیست چون هنوز که قیامت نشده و حرفی زده که نمی‌تواند در آینده به آن عمل کند و این یعنی گفتار بدون عمل و در نتیجه پندار نادرست و نا متعادل.
اگر فرد کردار نداشته باشد همین بلا بر سر پندارش می‌آید و فلسفه ها و ایدئولوژی های بسیار نادرستی در ذهن و روانش ایجاد شده که آن را سرلوحه زندگی خود قرار می دهد.
یکی از راههای فریب افراد استفاده از شور و شیدایی است. چگونه؟ به این طریق که مثلاً اگر کسی بخواهد فردی را جذب خود کند شعری برای فرد می سراید این شعر مثلاً می‌تواند اینجوری باشد:

با تیشه ی خیـال تراشیده ام تو را
در هر بتی که ساخته ام دیده ام تو را
از آسمان به دامنـم افتاده آفتاب؟
یا چون گل از بهشت خدا چیده ام تو را

هر گل به رنگ و بوی خودش می دمد به باغ
من از تمـام گلهـا بوییده ام تــو را
رویای آشنای شب و روز عمـر من!
در خوابهای کودکی ام دیده ام تو را
از هـر نظر تــو عین پسند دل منی
هم دیده، هم ندیده، پسندیده ام تو را
زیباپرستیِ دل من بی دلیل نیست
زیرا به این دلیل پرستیده ام تو را
با آنکه جز سکوت جوابم نمی دهی
در هر سؤال از همه پرسیده ام تو را
از شعر و استعـاره و تشبیه برتـری
با هیچکس بجز تو نسنجیده ام تو را

طرف مقابل با شنیدن این شعر که اصلاً در عمل و کردار امکان‌پذیر نیست دچار شور و شیدایی و هیجانی می‌شود که ناشی از ترشح هورمون دوپامین و سروتونین است. و حس عجیبی به وی القاء می شود و به سمت طرف مقابل جذب می شود. و طرف مقابل هم باید برای دفعات بعدی چنین اشعار و گفتارهای نادرستی را بسراید تا دوباره معشوق به همان حس شور و شیدایی برسد. در هنگام شور وشیدایی میدان مغناطیسی فرد با میدان مغناطیسی شیاطین و اجنه دچار مس می‌شود (به این حالت مجنونی میگویند) و موجودات دیگر وی را پیدا می کننند و به او متصل می‌شوند و کم کم معشوق به این حس معتاد شده و باید برای دفعات زیادی آن را تجربه کند. و سراینده بدون اینکه بداند طرف مقابل را معتاد و سرگردان می‌کند و مانوس می‌شود (یعنی به انسانی دیگر وابسته می شود) و دوای دردش هم پیش خودش است. ولی نکته مهم اینجاست که دیگر فرد با گفتار به هیجان و شور دست نمی یابد و فرد باید

حتماً در عمل چیزی را انجام بدهد که دوباره شور را ایجاد کند که اگر فرد نتواند این کار را انجام بدهد معشوق به جن تکیه کرده و سعی میکند با کارهایی مانند گوش کردن به آهنگ و یا مشروب خوردن به سطح آلفا رفته و از طریق اجنه آن شور و شیدایی را تجربه کند و از مانوس به مجنون تبدیل می شود. خود سراینده هم در ابتدا مانوس و دلبسته فردی دیگر شده که در نهایت با اتصال به مغناطیس اجنه، وی نیز مجنون می شود.

جادویی که بین زن و مرد فاصله می اندازد، همین جور عشق است. یعنی همین روش بین زن و مرد فاصله می‌اندازد زیرا فرد به جای اینکه مودت و رحمت را سرلوحه زندگی خود نماید، شور و شیدایی را سرلوحه زندگی می‌کند و در نهایت چون توانایی به عمل آوردن گفتارش را ندارد موجب جدایی از فرد دیگر شده و از طرف دیگر طرف مقابل هم دیگر به او نیازی ندارد و به موجود بیگانه‌ای رو کرده و شور و مستی را از وی می گیرد.

همیشه شعر و عشق به پیروان خود اینگونه شور و شیدایی می‌دهد و پیروان شعر همیشه به دنبال شعری دیگر و شعری دیگر و شعری دیگر و ... هستند تا با به‌به و چه‌چه دوباره به همان شور و شیدایی برسند. و در نهایت حلقه ی ایجاد شده و همیشه به آن حلقه پناه می‌برند و خود را هدایت یافته می‌بینند، زیرا همین حس شور و شیدایی را نشانه خوشبختی و راه هدایت می بینند. آنان حس شور و شیدایی را با معنویت واقعی اشتباه می گیرند و به این طریق عمر خود را تلف میکنند و همیشه سرگردان و حیران می مانند و هیچوقت هم به مرحله یقین نمی رسند.

هر کسی می‌تواند شاعر باشد. هر کس که پندارش از فیلتر کردار نیک نگذرد و به مستقیما به مرحله گفتار برسد نوعی شاعر است زیرا پندارش تنظیم نیست و هر چیزی می گوید. و از طرف دیگر فرد شاعر بر گفته خود پایبند نیست و هر بار در وادی سرگردان است.

گاهی انسانها حرفی را که از پندار نادرست خود بیرون آمده، بارهای بار انکار میکنند. و این یعنی عدم صبر و پایبندی به گفته خود. برای شاعر بودن حتماً که نباید متن نظم گفته شود؛ خود پیروان شاعر هم خود کم کم به شاعر تبدیل می شوند. و همان اشعار شاعر را با افتخار در مجالس و حضور دیگران بیان می کنند. و هر بار در حلقه ای خود را مشغول می کنند. در جامعه شاعران زیاد هستند کسانی که همیشه سخنی را می‌گویند که به آن عمل نمی کنند. خدا در قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید (۲)

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾
نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید (۳)

یعنی گفتن چیزی که هیچ کرداری به دنبال ندارد نزد خدا بسیار مورد غضب می‌باشد زیرا که تنظیمات انسانی را که در سیستم رحمانی خلق شده بر هم می زند. و از لحاظ دیگر افکار و پنداری که به مرحله عمل نمی رسد کم کم به عقده‌های روانی و ذهنی تبدیل می‌شود و فرد را به بیماری‌های روانی و در نهایت به بیماری‌های جسمانی مبتلا می کند. اگر پندار به وسیله ی کردار تنظیم نشود مشکلات جدی برای فرد ایجاد

می‌شود زیرا لانه ای برای اجنه و شیاطین می‌شود و از طریق مس مغناطیسی فرد را به سمت های خطرناک و وادی های سرگردانی می کشانند.

شعر ایمان را ضایع می‌کند زیرا ایمان مربوط به پندار است و زمانی که پندار شر و نادرست باشد ایمان تشکیل نمی شود. شیاطین از طریق شاعران انسان، حلقه ها را ایجاد می‌کنند. مثلاً اوشو یک شاعر و سفیر شیطان است که چون پندارش از مرحله کردار نمی‌گذرد هر گونه حرف عامه پسندی را می‌زند و این همان جادو است که انسان ها را به سمت خود می‌کشد و وارد حلقه ی خود می نمایند.

اگر کسی در ذهن خود خیال کند که حریف ده نفر در مبارزه است و زمانی که این ادعا را به شما بگوید و شما از وی بخواهید که با ده نفر مبارزه کند و بعد از آن متوجه می‌شود که حتی حریف یک نفر هم به درستی نمی‌تواند باشد؛ آنگاه به اشتباه پنداری خود پی می برد وپندار خود را اصلاح می‌کند ولی اگر عملی نباشد همان پندار را حفظ می‌کند و حتی شاید ادعایش بالاتر رود و بگوید که حریف بیست نفر هم می‌شود زیرا هیچ سنگ محکی برای پندارش نیست.

و حتی گاهی فرد چیزی را می‌گوید که در پندارش هم می‌داند که نمی‌تواند انجام بدهد ولی چون کرداری درکار نیست؛ نمی‌توان درستی آن را متوجه شد مگر از بوته آزمایش صبر که آیا فرد بر گفته خود پایبند است یا نه. مثلاً کسی که پندارش دروغگوست؛ به فردی وعده می‌دهد که دختر خوبی را برای وی به منظور ازدواج معرفی می کند ولی این فقط حرفی بوده که حتی در پندارش هم می‌داند که انجام نمی‌دهد ولی باز هم به فرد وعده میدهد؛ ولی با کمی صبر معلوم می‌شود که وی دروغ

گفته است. بنابراین بعضی پندارهای غیر واقعی، بوسیله عمل افشا میشوند و بعضی پندارهای غیرواقعی دیگر بوسیله صبر افشا میشوند.

تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿۲۲۲﴾
بر هر دروغزن گناهکاری فرود می آیند (۲۲۲)

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿۲۲۳﴾
که [دزدانه] گوش فرا می دارند و بیشترشان دروغگویند (۲۲۳)

پس تعریف دیگری هم از شعر را متوجه شدیم و آن این است که حرفی را می‌زنند که حتی خود به آن باور ندارند فقط عامه پسند حرف میزنند. بعضی سیاستمدارها پوپولیست هستند و حرفهایی اصولی نمیزنند، بلکه حرفهایی میزنند که عامه پسند است و حتی خیلی مواقع ، خود آن را باور ندارند. شاید تعجب کنید که جهان توسط چنین سیاستمدارهایی اداره میشود. پادشاهی شیطان همین است. شعر، سخنان شعرگونه، حذف تدریجی کردار در جهان شیوع پیدا میکند و حتی افراد به ظاهر مومن هم جذب این سیستم شیطانی میشوند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید (۲)

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾
نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید (۳)

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿۱۵﴾
آنگاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می گرفتید و با زبانهای خود چیزی را که بدان علم نداشتید می گفتید و می پنداشتید که کاری سهل و ساده است با اینکه آن [امر] نزد خدا بس بزرگ بود (۱۵)

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿۸﴾
می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا گر چه کافران را ناخوش افتد نور خود را کامل خواهد گردانید (۸)

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۸﴾
چگونه [برای آنان عهدی است] با اینکه اگر بر شما دست یابند در باره شما نه خویشاوندی را مراعات می کنند و نه تعهدی را شما را با زبانشان راضی می کنند و حال آنکه دلهایشان امتناع می ورزد و بیشترشان منحرفند (۸)

توجه شود که مفهوم شاعر بسیار گسترده تر از سراینده متن منظوم می باشد؛ شیطان خوب میداند که برای ایجاد فلسفه ها و حلقه های مدرن, شاعران مدرن نیاز است.کسی که ویدئوی کمک به یک انسان را در فضای اینترنت پخش می کند ولی خودش کوچکترین قدمی برای انجام کار خوب و کردار نیک بر نمی دارد خودش یک شاعر است. کسی که سخنان و سخنرانی بسیار زیبایی می کند ولی خودش انجام نمی دهد ویا حتی به آن از نظر پنداری هم باور ندارد یک شاعر و افاک اثیم است. یا نوشته ای را بر روی لباس و ماشینش می نویسد ولی حتی برای یکبار به مرحله کردار نمی رساند شاعر است. ویدئو و یا متنی بر روی ماشینش نوشته که مادر عزیزم؛ **ولی همین فرد به مادرش احترام نمی گذارد. شاعران زیاد شده اند و اکنون فضای مجازی و کانالهای مجازی بلندگوی و تبلیغ گر این شاعران جدید هستند.**